

آموزه‌های دینی

مجموعه‌ی داستان‌های خدانشناسی برای کودکان

# شگفتی‌های خلقت جانوران

نوشته‌ی هارون یحیی

ترجمه‌ی غلبرضا عیاری





**بچه‌های عزیز** این کتاب دارای داستان‌هایی است که برای شما نوشته شده. و دربرگیرنده‌ی مطالب و حقایق مهمی می‌باشد. شما با مطالعه‌ی این کتاب با شگفتی‌های موجودات زنده که توسط خداوند متعال و بدون هر گونه عیب و نقصی آفریده شده‌اند آشنا خواهید شد. شما با سروری بر مطالب این کتاب به این باور و نتیجه خواهید رسید که بزرگی و عظمت مخصوص خداوند متعال است و همه باید شکرگزار محبت‌های بی‌دریغ خداوند بی‌همتا باشند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	پایین - هارون
عنوان و نام پدیدآور	شگفتی‌های خلقت جانوران، نوشته‌ی هارون یحیی، ترجمه‌ی علیرضا عیاری
مشخصات نشر	تهران، وزارت آموزش و پرورش، موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری	ج ۱
فرمت	مجموعه داستان‌های فلسفی برای کودکان، آموزه‌های دینی
شابک	ج ۱: ۵ - ۵۳۰ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸ (ج ۲): ۳ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
	ج ۲: ۰ - ۵۳۰ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸ (ج ۳): ۰ - ۵۳۰ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: Stories for thinking children
یادداشت	گروه سنی: ۵-۷ ج
موضوع	جانورشناسی
موضوع	حیوانات... عادات و رفتار
موضوع	حیواناتها... جنبه‌های مذهبی... اسلام
موضوع	آفرینش
شناسه افزوده	عیاری، علیرضا - ۱۳۳۹ - مترجم
ردیف‌بندی نویسنده	۳۳۸ - ۵۳۰ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۵۰۱۶۴



مؤسسه فرهنگی  
منادی تربیت

● **شگفتی‌های خلقت جانوران (۴)**

- نویسنده: هارون یحیی
- مترجم: علیرضا عیاری
- گرافیکست و صفحه‌آرا: علی دانشور
- نیتوگرافی: آرمان
- چاپ و صحافی: پیام حق
- چاپ اول: ۱۳۸۵
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۹۰۰۰ ریال
- شابک: ۰ - ۵۳۰ - ۳۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
- ISBN: 978-964-348-533-7
- WWW.monadi-tarbiyat.ir
- info@monadi-tarbiyat.ir

● **نشانی:**

تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیستم، شماره ۵  
تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۴۴      تلفن: ۸۸۸۹۴۴۰



آموزه های دینی  
مجموعه ی داستان های خدانشناسی  
برای کودکان

# شگفتی های خلقت جانوران (۴)

نوشته ی هارون یحیی  
ترجمه ی علیرضا عیاری

## مقدمه

نشانه‌های خدا را در هر گوشه‌ی جهان می‌توان دید، کافی است که چشم بگشاییم. آن چه به نام «توحید مُفَضَّل» مشهور است، باریک‌بینی‌هایی است که حضرت امام صادق (ع) برای یکی از شاگردان خود (مُفَضَّل) نسبت به پدیده‌های جهان صورت داده و او را از این طریق با آفریننده‌ی جهان آشنا کرده است.

در مجموعه‌ی چهار جلدی «مجموعه‌ی داستان‌های خداشناسی برای کودکان»، همین باریک‌بینی و کندوکاو خداشناسانه به کار رفته است. هارون یحیی، نویسنده‌ی است که خدا را در همین نزدیکی‌ها... روی بال پرواز، میان نفس نفس ماهی‌ها، کنار ساحل دریا، در چشم نجیب اسب‌ها... و در آن چه برای ما ملموس است، جست‌وجو می‌کند. از همین رو، نوشته‌های او دلنشین و آموزنده است.

چهار جلدی کردن این مجموعه، به ابتکار ناشر فارسی زبان آن انجام شده تا خوانندگان در هریک از جلدها، نشانه‌های خداوند را در یکی از لایه‌های شگفت‌انگیز خلقت جست‌وجو کنند.

جلد اول: در جانوران اندک‌تی دست‌یافتنی‌تر.

جلد دوم: در جانوران عظیم‌الجثه و اندکی ناشناخته‌تر.

جلد سوم: در پرندگان.

جلد چهارم: در ماهیان و حشرات.

امیدواریم این مجموعه مورد پسند خوانندگان باشد و مورد رضای خداوند.



## فهرست

- ۶ رضا و موریانه ها
- ۸ اسد و پروانه های رنگارنگ
- ۱۲ کمال و کرم شب تاب
- ۱۶ امیر حسین و ماهی
- ۲۴ موجودات رنگارنگ زیر دریا
- ۲۶ سعید و ماهی مرکب
- ۳۰ کمال و اسب آبی





# رضا و موریانه‌ها



داستان مربوط به یکی از روزهای جمعه بود که هوا در آن روز بسیار صاف و آفتابی بود. رضا در آن روز به همراه همکلاسی‌ها و معلم خود برای تفریح و گردش علمی به جنگل رفته بود. رضا و دوستانش در آن‌جا مشغول بازی قایم باشک می‌شوند.

ناگهان، رضا صدایی با عنوان "مواظب باش" به گوشش می‌رسد. او به دنبال حس کنجکاوی و برای این که بداند صدا کجاست، نگاهی به سمت راست و بعد چپ خود انداخت. اما کسی آن‌جا نبود. کمی بعد، او دوباره صدایی با عنوان "این‌جا هستم" شنید. درست در نزدیکی پای رضا، موجودی حضور داشت که شباهت بسیار زیادی به مورچه‌ها داشت.

رضا پرسید: «شما کی هستید؟» جانور بسیار کوچک پاسخ داد که او یک موریانه است. رضا درحالی که کاملاً تعجب کرده بود پاسخ داد: «که من هرگز جانوری به نام موریانه ندیده‌ام. آیا تو به تنهایی زندگی می‌کنی؟»

موریانه پاسخ داد: «نه ما به صورت دسته جمعی در آشیانه‌های خود زندگی می‌کنیم و اگر بخواهی آن را به تو نشان خواهم داد.»

رضا خوش حال شد و موافقت کرد. آن‌ها با یکدیگر به راه افتادند. هنگامی که آن‌ها به مکان مورد نظر رسیدند، موریانه چیزی شبیه به ساختمان بلندی که ظاهراً دارای پنجره‌های بسیاری هم بود، به او نشان داد. رضا می‌خواست نسبت به آنچه می‌بیند بیش‌تر بداند. موریانه توضیح داد که: «این خانه‌ی ما است و خود ما این را می‌سازیم.»







رضا با کمال تعجب ادامه داد و گفت: «اما شما بسیار کوچک هستید.» و در ادامه گفت: «اگر دوستان نیز به اندازه‌ی تو هستند، پس چطور ممکن است که ساختمانی به این بلندی بسازید؟»  
موریانه خندید و در پاسخ گفت: «تو حق داری که متعجب شوی. در اصل برای موجوداتی به اندازه‌ی ما ساختن چنین مکان‌هایی تعجب‌آور است. اما باید توجه داشته باشی برای خداوند متعال که خالق ماست، انجام چنین کاری بسیار ساده است.»

موریانه ادامه داد و گفت: «به غیر از بلند بودن، ساختمان ما دارای ویژگی‌های دیگری نیز هست. برای مثال، ما دارای اتاق‌هایی برای نگهداری کودکان و همچنین دارای مکانی برای زندگی ملکه هستیم. از این گذشته قسمت‌هایی را نیز به کاشت و تکثیر قارچ اختصاص می‌دهیم. آن‌چه بسیار مهم به نظر می‌رسد این است که ما هرگز فراموش نمی‌کنیم چنین مکان‌هایی محتاج سیستم خوب تهویه‌ی هوا هستند. با نظارت بر عملکرد دقیق و صحیح این سیستم تهویه‌ی هوا، ما به‌طور دائم مراقب یکسان نگه داشتن رطوبت و دمای داخل هستیم.»  
موریانه گفت: «رضا، خوب است موضوع بسیار مهمی را به تو یادآوری کنم و آن این است که ما اصلاً قابل رؤیت نیستیم.» رضا کاملاً تعجب کرده بود.

اگرچه شما آن قدر کوچک هستید که به راحتی نمی‌توان شما را دید، اما ساختمان‌های بلندی می‌سازید که ساختن آن فقط توسط آدم‌ها ممکن است. باید پرسید که به راستی چطور این همه کار را انجام می‌دهید؟»

موریانه با لبخندی گفت: «خداوند متعال است که این همه توانایی و استعداد فوق‌العاده به ما داده است. او ما را به گونه‌ای آفریده که بتوانیم تمامی این کارها را انجام دهیم.»  
بعد موریانه گفت: «حالا باید به خانه بروم و به دوستانم کمک کنم.»  
رضا متوجه منظور او شد و گفت: «باشه، من هم همین الان سراغ معلم خود و سایر دوستانم می‌روم و به آن‌ها می‌گویم که چه چیزهای تازه یاد گرفته‌ام.»  
موریانه گفت: «خوب فکریه.»

با هم خداحافظی کردند و آرزو کردند که دوباره همدیگر را ببینند.



# اسد و پروانه‌های رنگارنگ



اسد با استفاده از فرصت تعطیلات آخر هفته به دیدن پدر بزرگ خود رفت. آن دو روز بسیار سریع گذشت، به قدری که اسد اصلاً متوجه نشد که پدرش برای بردن او آمده است. اسد با پدر بزرگ خود خداحافظی کرده و داخل ماشین نشست. هنگامی که پدرش مشغول جمع آوری اثاثیه‌ی سفر بود، او از پنجره بیرون را تماشا می کرد. یک پروانه در فاصله‌ی کمی از اسد بال‌های خود را باز کرده بود و به سمت ماشین حرکت می کرد.

پروانه‌ی زیبا با صدایی ظریف سؤال کرد: «تو داری به خانه‌ات بر می گردی، این طور نیست؟»

اسد درحالی که تعجب کرده بود گفت: «آیا تو مرا می شناسی؟»

پروانه درحالی که لبخند می زد گفت: «البته که تو را می شناسم، من دیدم که پدر بزرگت درباره‌ی تو، به همسایگان و دوستان خود چیزهایی می گفت.»

اسد در پاسخ گفت: «چرا قبلاً جلو نیامدی، و با من حرف نزدی؟»

پروانه گفت: «من نمی توانستم، زیرا که داخل پله‌ای در بالای یک درخت بودم.»

اسد با تعجب گفت: «پله؟ منظورت از این کلمه چیست؟»

پروانه با کشیدن نفس عمیقی گفت: «بگذار این ماجرا را از همان اول







برایت بگویم. ما پروانه‌ها

در آغاز موجودات کوچکی به

نام "کرم" هستیم که از تخم بیرون

آمده‌ایم. پس از به دنیا آمدن، از برگ

درختان تازه تغذیه می‌کنیم. سپس به مرور

زمان با خارج شدن مایعی از بدن که بعداً

به صورت نخ شده، خود را درون

آن می‌پیچیم. محصول به

دست آمده که معمولاً به

صورت یک بسته و به

شکل تخم‌برنده‌ی کوچکی

است، "پيله" نامیده می‌شود.

ما برای رسیدن به بلوغ و رشد

کامل مدتی را درون آن پيله زندگی می‌کنیم.

وقتی ما از پيله خارج می‌شویم، دارای

پره‌های بسیار زیبا و رنگارنگ هستیم. ما

بقیه‌ی مدت زندگی خود را با پرواز کردن

و استفاده از شیره و عصاره‌ی گل‌های مختلف

ادامه می‌دهیم.»

اسد درحالی که شگفت زده شده بود

گفت: «منظور تو این است که این پروانه‌های

رنگی بسیار زیبا، همگی در ابتدا کرم بوده‌اند؟»

آنچه در آسمان‌ها و زمین است

برای خدا

تسبیح می‌گویند، و او عزیز و

حکیم است.

(سوره‌ی حدید - آیه‌ی ۱)





آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که  
 به وسیله آن میوه‌هایی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم  
 و از کوه‌ها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده شده  
 سفید و سرخ و به رنگ‌های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه  
 و از انسان‌ها و جنیندگان و چهارپایان انواعی با رنگ‌های  
 مختلف؟ (آری) حقیقت چنین است. از میان بندگان خدا، تنها  
 دانشمندان از او می‌ترسند. خداوند توانا و آمرزنده است.  
 (سوره‌ی فاطر - آیات ۲۸ - ۲۷)

پروانه پرسید: «آیا تو می‌توانی کرم سبزی را که بر روی شاخه‌ی درخت  
 در آن گوشه قرار دارد، ببینی؟» اسد جواب داد: «بله این کرم را درحالی که  
 مشغول خوردن برگ درخت است، می‌بینم.»

پروانه‌ی زیبا درحالی که می‌خندید گفت: «او برادر من است و بعد از مدتی  
 شروع به پیله ساختن کرده و بعداً نیز همچون من تبدیل به پروانه خواهد شد.»  
 سوالات زیادی در ذهن اسد وجود داشت که می‌خواست آن‌ها را با  
 دوست کوچک خود در میان بگذارد. از جمله این که او از پروانه پرسید:  
 «چه مدت طول می‌کشد تا شما تغییر وضعیت دهید؟ منظور من این است که  
 وقتی شما از تخم بیرون می‌آیید، چه مدت بعد تبدیل به کرم شده و یا این که بعد  
 از چند مدت شما مشغول ساختن پیله شده و بعد از آن نیز تبدیل به پروانه  
 می‌شوید؟» پروانه با حوصله و آرامش جواب داد که: «هیچ‌یک از بخش‌های اشاره  
 شده توسط خود ما انجام نمی‌شود. بلکه تمامی این اتفاقات با اجازه‌ی خداوند  
 متعال است.» اسد با شنیدن این حرف‌ها کاملاً تحت تأثیر واقع شده بود. او گفت:





«رنگ آمیزی بال های تو واقعاً بی نظیر است و این درحالی است که همه ی پروانه ها می توانند بال هایی با رنگ آمیزی متفاوت داشته باشند. این طور نیست؟ آن ها واقعاً رنگارنگ، جذاب و بی نظیر هستند. رنگ آمیزی بال های پروانه می تواند از اعجاز رنگ آمیزی و توانمندی خداوند متعال باشد.» دوست کوچک او شرح داد که: «خداوند بزرگ تک تک ما را به بهترین شکل ممکن آفریده است.»

اسد بی هیچ شک و تردیدی با آنچه که مطرح شده بود، کاملاً موافق بود. او گفت: «واقعاً غیرممکن است که ما متوجه زیبایی ها و ظرافت هایی که در اطراف ما وجود دارد و توسط خداوند بزرگ خلق شده اند، نشویم. ما در اطراف خود همواره صدها مورد مختلف از کارهای برجسته ی خداوند متعال داریم.» پروانه ضمن اعلام موافقت خود گفت: «اسد،

حق با توست. ما باید برای تمامی آن چه توسط خداوند متعال خلق شده است، شاکر او باشیم.» اسد با نگاهی به پروانه گفت: «به نظر می رسد پدرم به سمت ما می آید. ظاهراً وقت رفتن است. ملاقات با تو برایم لذت بخش بود. آیا من می توانم در هفته ی بعد نیز با تو ملاقات کنم؟»

پروانه جواب داد: «البته و امیدوارم سفر خوبی داشته باشی.»



# کمال و کرم شب تاب

کمال و خانواده اش عادت داشتند بعد از ظهرهای تابستان عصرانه‌ی خود را در حیاط منزل بخورند. یکی از آن روزها بعد از خوردن غذا، کمال متوجه شد که در گوشه‌ی باغ نور ضعیفی روشن و خاموش می‌شود. او بلافاصله سراغ نور رفت تا ببیند چه چیزی آن‌جا وجود دارد که توجه او را جلب کرده است. او در آن‌جا حشره‌ای را دید که در حال بالا و پایین رفتن بود. به نظر او، این حشره که به صورت کرم بود با آن‌چه روزهای قبل دیده بود، تفاوت زیادی داشت. این کرم ضمن حرکت از خود نور پخش می‌کرد.

کرم برای مدتی ایستاد و بعد به سمت کمال آمد و به او سلام کرد و گفت: «به نظر می‌رسد که تو خیلی تعجب کرده‌ای. من متوجه شدم که تو برای مدتی است که مشغول نگاه کردن من هستی. من کرم شب تاب هستم. اسم تو چیه؟»

کمال گفت: «اسم من کمال است. من قبلاً کرم و حشره‌ای را ندیدم که در هنگام راه رفتن از خود نور پخش کند. از بدن تو نور سبزرنگی آمیخته با رنگ زرد می‌درخشد. من به خاطر دارم مدتی قبل دست به یک لامپ روشن زدم که بلافاصله دستم را سوزاند. می‌خواهم بدانم که آیا این نوری که از بدن تو خارج می‌شود تو را اذیت نمی‌کند؟ ساده‌تر بگویم، آیا بدن تو نمی‌سوزد؟»

کرم شب تاب گفت: «حق با توست. لامپ‌های روشن بسیار گرم هستند. جیب‌های لامپ با مصرف انرژی، روشنایی می‌دهند و البته مقداری انرژی نیز به حرارت تبدیل می‌شود. این تبدیل انرژی موجب گرم شدن لامپ می‌شود. اما ما برای روشن شدن هرگز از انرژی خارج از بدن خود استفاده نمی‌کنیم.»

به نظر می‌رسید که کمال متوجه منظور کرم شب تاب شده است. اما برای اطمینان بیش تر از کرم





پرسید: «منظور تو این است که بدنت اصلاً گرم نمی‌شود؟»  
کرم شب تاب گفت: «تو درست می‌گویی. ما انرژی مورد نیاز را خودمان تولید می‌کنیم. این بدان معنی است که انرژی مورد نیاز ما اصلاً بیهوده به هرز نمی‌رود و درست به اندازه‌ی نیاز ما است و به بدن ما نیز آسیبی نمی‌رساند.»

کمال با خود اندیشید و گفت: «آنچه تو می‌گویی به نظر کاملاً منطقی است.»  
کرم شب تاب گفت: «بله همین‌طور است. خداوند متعال در هنگام خلقت ما تمامی آنچه را که مورد نیاز است، به ما بخشیده است. ضمناً تو باید در نظر داشته باشی که ما قادر به پریدن هستیم و در آن زمان باید بال‌های

خود را برهم زده تا از زمین بلند شویم و به هوا برویم. این کار نیز احتیاج به انرژی زیادی دارد، اما با توجه به این که میزان انرژی مصرفی جهت روشن شدن بدن ما ناچیز است. ما انرژی خود را صرف پریدن می‌کنیم.»

مطالب دیگری هم وجود داشت که کمال می‌خواست آن‌ها را بداند. او پرسید: «من می‌خواهم بدانم که در اصل این لامپ برای

شما چه فایده‌ای دارد؟»  
دوست کوچک

کمال توضیح داد و گفت: «ما از روشنایی

بدن خود هم برای برقراری ارتباط، و هم برای

دفاع استفاده می‌کنیم. هنگامی که

ما می‌خواهیم پیامی را به دوستان خود انتقال دهیم، از





او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر) برای او نام‌های نیک است آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح اوست گویند، و او عزیز و حکیم است (سوره‌ی حشر - آیه‌ی ۲۴)

روشنایی بدنمان بهره گرفته و آنچه را در نظر داریم توسط این نور به دوستانمان منتقل می‌کنیم. در سایر مواقع نیز ما از روشنایی بدن خود برای ترساندن دشمنان احتمالی استفاده کرده و آن‌ها را فراری می‌دهیم.

کمال از آنچه توسط دوست کوچکش به او گفته شد، خیلی تعجب کرده بود. او در ادامه گفت: «من به این نتیجه رسیدم که آنچه شما احتیاج دارید در بدن خود شما قرار داشته و اصلاً نیاز به خسته کردن خود و صرف انرژی برای بدست آوردن آن ندارید.»

کرم شب تاب گفت: «حق با توست. دانشمندان با تمام پیشرفت‌های علمی تاکنون نتوانسته‌اند چیزی شبیه به آنچه ما در بدن خود داریم بسازند. همانگونه که گفتم خداوند تعال موجودات زنده را در بهترین صورت ممکن خلق کرده است، نه تنها ما را بلکه سایر موجودات نیز به مناسب‌ترین شکل ممکن خلق شده‌اند.»

کمال خندید و گفت: «متشکرم. آنچه تو به من گفتی بسیار ارزشمند بود. من الان متوجه معنی آیه‌ای که دیروز خواندم، می‌شوم.»

آیا کسی که (این‌گونه مخلوقات را) می‌آفریند، همچون کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟! (سوره‌ی نحل - آیه‌ی ۱۷)





خداوند در قرآن کریم می فرماید:

هنگامی که تو به موجودات زنده فکر می کنی متوجه می شوی که مثال های زیادی

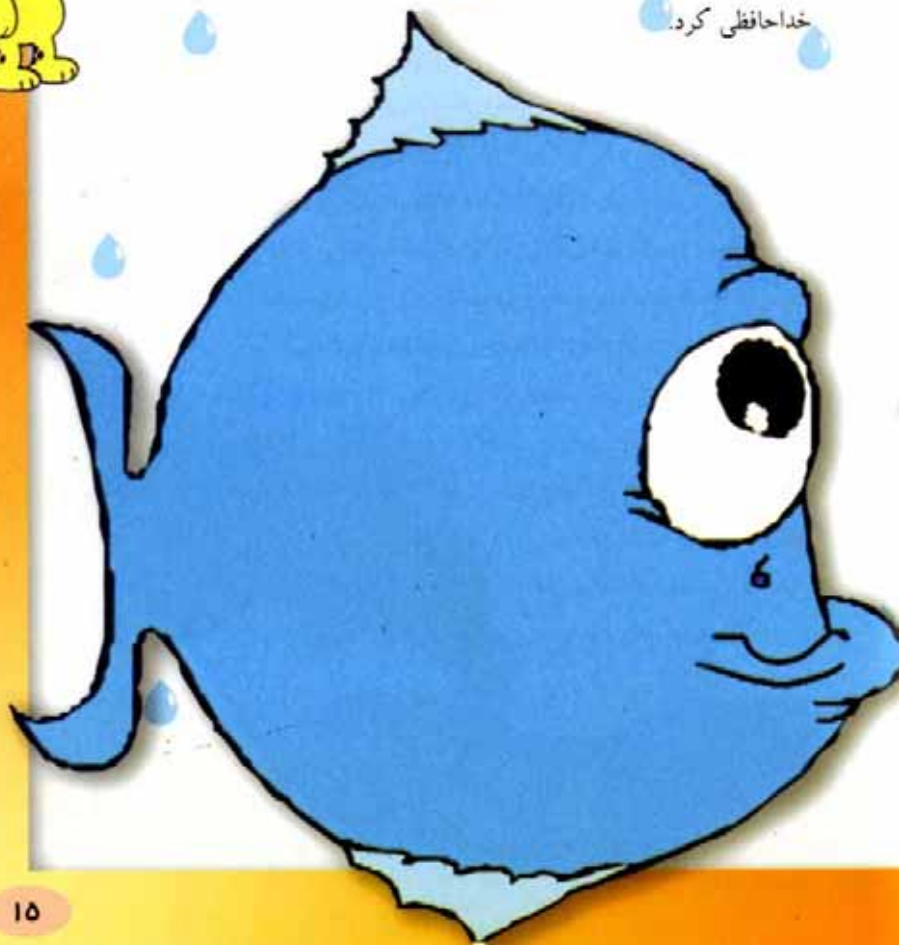
برای توجه کردن وجود دارد.»

کرم شب تاب گفت: «بله کمال، هر یک از موجودات زنده می توانند بیانگر

قدرت برتر خداوند متعال باشند. من الان باید بروم. خداحافظ.»

کمال نیز گفت: «من هم واقعاً از گفت و گوی با تو بهره مند شدم» و با او

خداحافظی کرد.





# امیر حسین و ماهی



یک روزی امیر حسین، صبح خیلی زود، با پدر خود به ماهیگیری رفت. امیر حسین از این که می توانست در کنار پدر خود بالا آمدن خورشید را از نزدیک ببیند بسیار خوش حال بود. به نظر امیر حسین، طلوع خورشید در اول صبح جلوه‌ی خاصی داشت و خورشید از این که می تواند نور خود را بر تمام جهان بگستراند بسیار شاد است.

در حالی که پدر طعمه را به سر قلاب ماهیگیری می زد، امیر حسین گوشه‌ی قایق کوچک ماهیگیری رفت و مشغول تماشای دریاچه‌ی آرام شد. او ناگهان از پشت سر خود صدایی شنید.

صدا به امیر حسین گفت: «سلام دوست کوچک من.»

امیر حسین نیز به او رو کرد و دید که یک ماهی بسیار قشنگ در آب است که به او سلام می کند. امیر حسین به او گفت: «به نظر می رسد که تو صبح خیلی زود از خواب برخاسته‌ای و مشغول شنا کردن شده‌ای. من همیشه در این فکر هستم که برای یاد گرفتن شنا، زحمت زیادی کشیده‌ام اما هرگز نمی توانم مثل شما در آب شنا کنم و این در حالی است که شما از همان زمان تولد شناگران قابل و خوبی هستید. ممکن است دلیل آن را برایم توضیح دهی؟»





ماهی رو به امیرحسین کرد و گفت: «اگر واقعیت را بخواهی، شنا کردن ماهی‌ها با شما انسان‌ها تفاوت زیادی دارد و ما برای شنا کردن هرگز احتیاجی به آن همه تحرک نداریم و فقط دم خود را تکان می‌دهیم. ما ماهی‌ها به خاطر داشتن بدنی نرم و دستگاه درونی مخصوص خود به راحتی در آب زندگی می‌کنیم.»

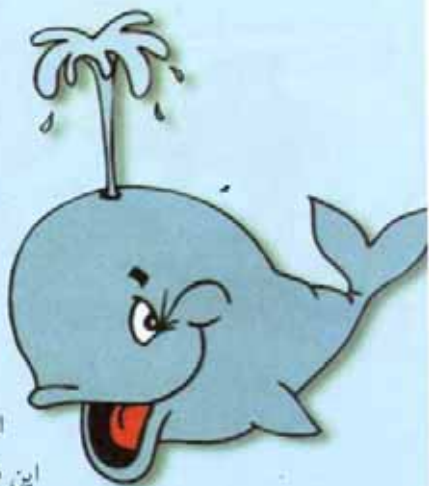
امیرحسین که معلوم بود از گفت‌وگوی با ماهی کاملاً تعجب کرده است گفت: «از قرار معلوم شما همیشه در داخل آب مشغول شنا کردن هستید.»

ماهی کوچولو گفت: «بله همین‌طور است. اما باید به خاطر بسیاری که شرایط بدن ما به گونه‌ای است که ما می‌توانیم فقط در آب زندگی کنیم.» ماهی در ادامه گفت: «خوب است فکر کنی ببینی آیا تو در آب راحت تر هستی و یا در خشکی؟ ما ماهی‌ها با شرایط مخصوص ماهیچه‌ها و استخوان‌های خود می‌توانیم در آب راحت‌تر باشیم. ستون فقرات ما بدنمان را به صورت کشیده و مستقیم نگاه داشته و هم موجب می‌شود تا فلس‌ها و ماهیچه‌های ما به یکدیگر متصل بمانند. بدون داشتن چنین شرایط جسمانی ما هرگز نمی‌توانیم در آب زندگی کنیم. دوست عزیز من باید در نظر داشته باشی که ما نیز همچون هر موجود دیگری توسط خداوند متعال با دقتی کامل و مخصوص همین محیط زندگی خلق شده‌ایم.»

امیرحسین از ماهی پرسید: «تو در شنا کردن فقط به راست یا چپ نمی‌روی بلکه بعضی اوقات به اعماق آب می‌روی. این کار را چگونه انجام می‌دهی؟»

ماهی کوچولو گفت: «انجام این کار توسط ما نتیجه‌ی محبت خداوند متعال به ما ماهی‌ها است. تقریباً می‌توان گفت که همه‌ی ماهی‌ها در بدن خود دارای کیسه‌های هوا هستند. با پر کردن این کیسه‌های هوا ما می‌توانیم به راحتی به اعماق آب رفته و از





حضور در آن جا لذت ببریم. موقع آمدن روی آب نیز این کیسه‌های هوا را خالی می‌کنیم. ما هرگز نمی‌توانیم بدون توجه مخصوص خداوند متعال صاحب یک چنین کیسه‌های هوایی باشیم.»  
درحالی که پدر سخت مشغول فراهم کردن امکانات ماهیگیری بود، امیرحسین نیز با استفاده از این فرصت، به گفت‌وگوی خود با ماهی ادامه داد.

امیرحسین به دوست کوچک خود گفت: «من به جاهای شلوغ فکر می‌کنم. چون، هرکسی ناچار است به سمت راست و چپ خود حرکت کند و اگر هوا تاریک باشد این کار بدون برخورد با دیگران تقریباً غیرممکن است. شما ماهی‌ها چگونه این مشکل را حل می‌کنید؟»

ماهی کوچولو در این رابطه گفت: «برای دور ماندن از برخورد با دیگران، تو باید متوجه اطراف خود باشی و باید بدانی که ما برای این منظور اصلاً احتیاجی به سیستم بینایی قوی نداریم و اما به جای آن به یک عضو حساس مجهز می‌باشیم. ما با کمک این عضو حساس بدن خود را به راحتی و خیلی سریع حرکت می‌دهیم و به نسبت کوچک‌ترین جریان و حرکت امواج در آب، عکس‌العمل نشان می‌دهیم. ما با بهره‌مندی از این حواس به راحتی می‌توانیم







متوجه اطراف خود بوده و شاهد هر حرکتی در آب باشیم و لذا دشمنان خود را زیر نظر داریم. با توجه به آنچه گفتم ما اصلاً احتیاجی به دیدن دشمنان خود نداریم. چرا که از قبل وجود آن‌ها را احساس می‌کنیم. حس گرهای موجود در بدن ما حتی جریانات بسیار ضعیف اطراف ما را نیز احساس می‌کنند. بطور مثال ما می‌توانیم به راحتی متوجه قدم زدن مردم در آب کنار ساحل باشیم.»

امیر حسین کاملاً تعجب کرده بود. اما به نظر می‌آمد که متوجه منظور ماهی کوچولو شده است. او برای مطمئن شدن گفت: «بر اساس آنچه تو گفتی هرگونه صدای خارج از آب همچون صدای رادیو و نواختن آهنگ تو را ناراحت نمی‌کند اما تو به کوچک‌ترین ضربه‌ای توسط سنگ و یا هر چیزی که به آب وارد می‌شود حساس بوده و پریشان می‌شوی همین‌طور است؟»

ماهی کوچولو گفت: «بله حق با توست و باید به خاطر بسیاری که سیستم حسی ما فکر دانشمندان را شدیداً مشغول کرده و آن‌ها اصرار دارند که از پیچیدگی‌های آن آگاه شوند.»



آنچه در رابطه با این سیستم مهم است این که این سیستم به وسیله‌ی شانس و یا از روی اتفاق به وجود نیامده است. لذا باید به این نکته توجه داشت که این سیستم بسیار دقیق و پیچیده توسط خداوند متعال خلق شده است.»

امیرحسین با نگاهی دقیق‌تر متوجه شد که چشمان ماهی کوچولو پلک ندارد، لذا با تعجب از او پرسید: «چشم‌های تو اصلاً پلک ندارند. با توجه به این موضوع تو چگونه از چشمان خود مراقبت می‌کنی؟»

ماهی کوچولو گفت: «تو درست می‌گویی. چشم‌های ما ماهی‌ها همچون شما انسان‌ها پلک ندارند اما باید توجه کنی که پرده‌ی نازک و شفاف‌ی چشمان ما را پوشانیده است و تو می‌توانی این پرده‌ی نازک روی چشمان ما

را به عینک غواصان، تشبیه کنی. با توجه به این که ما ناچاریم مراقب اشیاء نزدیک و اطراف خود باشیم، چشمان ما برای چنین شرایطی بوجود آمده‌اند. هرگاه ما مجبور به دیدن اشیاء دورتر از خود باشیم سیستم موجود در چشم ما نیز تغییر می‌کند و به این نتیجه می‌رسیم که حتی چشمان ما ماهیان کوچولو نیز دارای شرایط و ویژگی‌های خود می‌باشند. بدون شک باید گفت که این مسأله نیز همچون سایر نکات



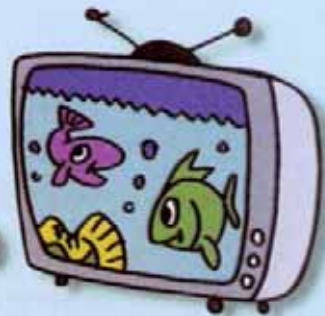
حکایت از قدرت برتر خداوند متعال داشته و نشانه‌ی بزرگی و عظمت او است.»

امیرحسین یاد فیلم مستندی افتاد که او روز قبل آن را از تلویزیون دیده بود. او در تلویزیون گروه بی‌شماری از ماهیان گوناگون که دارای رنگ‌های متفاوتی بودند را دیده بود. او به این نتیجه رسید که رنگ‌های گوناگون ماهی‌های مختلف نیز نشانگر بزرگی و مرتبه‌ی هنرنمایی خداوند متعال است. دوست کوچک امیرحسین با استفاده از فرصت شروع به معرفی بیش‌تر خود کرد. او گفت: «دوست کوچک من، آیا تو می‌دانی که پوشش بدن ما ماهی‌ها بسیار سفت و سخت می‌باشد؟»

امیرحسین برای لحظه‌ای به فکر فرو رفت و گفت: «بله من پوست بدن شما را دیده‌ام. سراسر پوست بدن شما پوشیده از فلس است.»





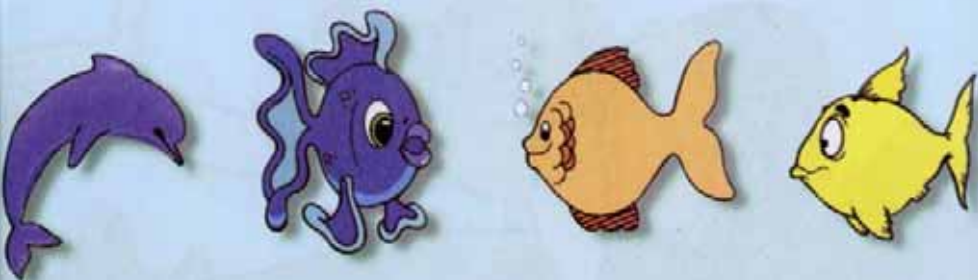
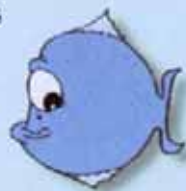


ماهی گفت: «این پوست شامل دو لایه‌ی درونی و بیرونی است. در انتهای لایه‌ی بیرونی غده‌هایی وجود دارند که موجب می‌شوند سطح اصطکاک کم‌تری بین قسمت پوست درونی و آب به وجود آید. و از طرفی لیز بودن پوست بدن ما موجب می‌شود که ما تا حدودی از شر دشمنان خود در امان باشیم.»

امیرحسین گفت: «حق با توست، یادم هست زمانی سعی کردم ماهی زنده‌ای را در دست خودم بگیرم، اما تلاشم فایده‌ای نداشت و ماهی سرانجام از دستان من سُر خورد و رفت.»

ماهی در ادامه گفت: «شگفتی‌های پوست بدن ما به این جا ختم نمی‌شود. ماده‌ای به نام کراتین بخش سطحی پوست ما را تشکیل می‌دهد. این ماده بر اثر مرگ سلول‌های زنده‌ی بخش زیرین پوست به وجود می‌آید و علت مرگ آن‌ها نیز عدم دسترسی به غذا و اکسیژن است.»

ماده‌ی مزبور باعث عدم ورود آب به بدن ما شده و این اصل موجب برقراری تعادل فشار داخل و خارج بدن ما می‌شود. اگر این لایه وجود نداشت، آب می‌توانست داخل بدن ما شده و فشار درون بدن ما از



# ماهی و پسر

بین می‌رفت و ما نابود می‌شدیم.»

امیرحسین دوباره تحت تأثیر گفته‌های ماهی قرار گرفت و گفت: «به راستی که این حیوان دارای ویژگی‌های برجسته‌ای است که درحقیقت کم‌تر کسی می‌تواند آن را به راحتی باور کند.»

ماهی با شنیدن حرف‌های امیرحسین گفت: «دوست کوچک من، حق با توست، این خداوند متعال است که همه‌ی موجودات زنده را خلق کرده است و درضمن به ماهی‌ها نیز چنین ویژگی‌هایی را داده است. خداوند متعال از نیازهای همه‌ی موجودات زنده آگاهی کامل دارد.»

امیرحسین که همچنان مشغول گفت‌وگو با ماهی کوچولو بود، ناگهان متوجه صدای پدرش شد که او را صدا زد و گفت که وقت رفتن است. از آن به بعد امیرحسین با دیدن ماهی‌ها به یاد بزرگی و عظمت خداوند متعال افتاده و همواره سعی می‌کند در فرصت مناسب از خداوند بزرگ به خاطر این همه نعمت تشکر و قدردانی کند.



# موجودات رنگ





# سارنگ زیر دریا

## چگونه موجودات زنده زیر دریا نفس می کشند؟

دستگاه تنفسی ماهی ها نسبت به سایر موجودات زنده تفاوت های اساسی دارد. انسان ها با بینی خود، هوا را به داخل شش ها می برند در حالی که ماهی ها این عمل را توسط آبشش انجام می دهند. ماهی ها با این عمل از اکسیژن موجود در آب استفاده می کنند. این حیوانات از طریق آبشش های خود آب را داخل بدن خود برده و اکسیژن موجود در آب را مورد استفاده قرار می دهند. روزنه های موجود در زیر آبشش ها اکسیژن را جذب و دی اکسید کربن بدن را دفع می کنند. اغلب ماهی ها دارای بینی هستند اما هرگز از بینی خود برای نفس کشیدن استفاده نمی کنند. درحقیقت درون بینی ماهی ها کیسه هایی وجود دارد که این جانور با استفاده از این کیسه ها انواع بوهای اطراف خود را احساس می کند. به عنوان مثال زمانی که کوسه ماهی در نزدیکی آن ها کمین کرده و منتظر به دام انداختن آن هاست، آن ها با بوئیدن آب، فرار می کنند.

## سعید و ماهی مرکب

سعید با استفاده از فرصت تعطیلات تابستان، تا جایی که می توانست شنا کرد. پدر سعید به او عینکی هدیه داد که مخصوص غواصی در زیر آب است. سعید از فرصت به دست آمده استفاده کرده، زیر آب رفته و از نزدیک جانداران زیر آب را تماشا کرد. یک بار، زمانی که مشغول نگاه کردن موجودات زیر دریا بود، به جانوری برخورد کرد که اصلاً شباهتی به ماهی های معمولی نداشت.

سعید گفت: «سلام، تو کی هستی؟»

جاندار مورد بحث برگشت و با نگاهی به سعید گفت: «سلام سعید، البته جا دارد که تو متعجب شوی. من یک ماهی مرکب هستم. معمولاً مردم از ما به عنوان نوعی ماهی یاد می کنند، درحالی که ما با آن ها تفاوت داریم. برای مثال، باید بگویم که در بدن ما، حتی یک استخوان وجود ندارد.»

سعید کاملاً گیج شده بود و پرسید: «اگر در بدن تو استخوان وجود ندارد، پس تو چگونه حرکت می کنی؟»

ماهی مرکب در جواب گفت: «درحقیقت ما به روش هایی حرکت می کنیم که شرح آن تو را متعجب می کند. ما بدنی بسیار نرم داریم و پوشش بدنمان نیز بسیار سخت است. ما داخل بدن خود دارای ماهیچه هایی هستیم و با همین ماهیچه ها آب را به داخل





بدن مکیده و سپس با فشار خارج می‌سازیم و این کار عامل شنا کردن و حرکت ماست.»

سعید گفت: «آیا می‌توانی این کار را به طور دقیق برایم توضیح دهی؟» ماهی مرکب در جواب گفت: «ما دارای دو سوراخ در دو طرف سر خود هستیم. ما با این دو سوراخ ابتدا آب را به درون مکیده و سپس با لوله‌ی باریکی که آن هم در سر ما قرار دارد، با فشار زیاد این آب را خارج می‌کنیم. با توجه به فشار نیروی بوجود آمده، ما در خلاف جهت آب حرکت می‌کنیم. بدین طریق، می‌توانیم به سرعت از شر دشمنان خلاص شده و رهایی یابیم.»

سعید به ماهی مرکب گفت: «من تصور نمی‌کنم تو در مواقع رویارویی با خطر بتوانی به راحتی از دست دشمن رهایی یابی، در این باره





برایم توضیح بیش‌تری بده.»

ماهی مرکب گفت: «این درست است که ما نمی‌توانیم در مواقع حرکت خیلی سریع باشیم، اما ما این توانایی را داریم که در موقع رویه‌رو شدن با خطر از خود ماده‌ی رنگی بیرون پاشیده و دشمن را برای مدتی گیج کرده و در پی آن از محیط ناامن فرار کنیم. ما فقط در پی چند لحظه فرصت به‌وجود آمده به راحتی خود را از آن جا‌ها خواهیم ساخت و به نقطه‌ی امن‌تری می‌رویم.»

سعید از شنیدن ماجرا کاملاً تعجب کرده بود و گفت: «خداوند متعال شما را مجهز ساخته و لذا در مواقع خطر می‌توانید به راحتی از خود دفاع کنید. به نظر می‌رسد انسان‌ها نمی‌توانند توانایی مجهز شدن به یک چنین سلاحی را داشته باشند.»

ماهی مرکب گفت: «این موضوع نشانه‌ی مرحمت خداوند متعال نسبت به ماست. او تمامی موجودات را با شرایط و توانایی‌های خاصی آفریده است. هیچ‌یک از موجودات نمی‌توانند منشاء کسب یک چنین توانایی‌هایی باشند. قدرت و دانش خداوند متعال در همه‌جا به چشم می‌خورد و درحقیقت هیچ قدرتی برتر از قدرت او وجود ندارد.»

سعید به ماهی مرکب گفت: «از این‌که فرصت ملاقات با تو را داشتم، بسیار خوش‌حال هستم. خدا حافظ تا دیدار بعد.»



هیچ معبودی نیست جز  
 خداوند یگانه‌ی زنده که قائم به ذات  
 خویش است و موجودات دیگر، قائم به او  
 هستند. هیچ‌گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا  
 نمی‌گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی غافل  
 نمی‌ماند) آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست.  
 کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین  
 شفاعت شفاعت‌کنندگان، برای آن‌ها که شایسته‌ی شفاعتند، از  
 مالکیت مطلقه‌ی او نمی‌گاهد) آنچه را در پیش روی آن‌ها  
 (بنندگان) و پشت سرشان است می‌داند، (و گذشته و آینده، در  
 پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد،  
 جز به مقداری که او بخواهد و علم و دانش محدود دیگران،  
 پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست) تحت (حکومت) او،  
 آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو  
 (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند بلندی مقام و  
 عظمت، مخصوص اوست.  
 (سوره‌ی بقره - آیه ۲۵۵)



# کمال و اسب آبی

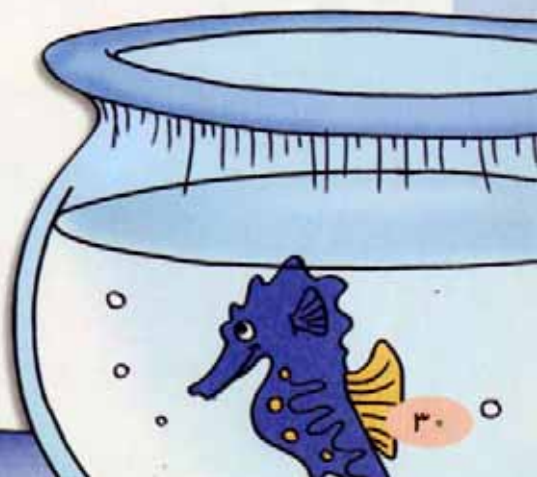
کمال به همراه خانواده‌ی خود در ایام تعطیلات تابستان به یکی از سواحل کشور رفتند. در نزدیکی محل اقامت آن‌ها مغازه‌ای قرار گرفته بود که در جلوی آن آکواریوم بزرگی وجود داشت که پر از موجودات گوناگون دریایی بود. کمال نزدیک تر رفت و شنا کردن اسب آبی را تماشا کرد.

کمال به او گفت: «تو خیلی کوچولو هستی و من فکر می‌کردم که اسب‌های آبی خیلی بزرگ‌تر باشند.»

اسب آبی جواب داد: «بله، در اصل آن‌هایی که ما را در کتاب‌ها و یا در تلویزیون می‌بینند فکر می‌کنند که اندازه‌ی ما بسیار بزرگ‌تر از این است، اما بد نیست اشاره کنم که طول بدن ما بین چهار تا سی سانتی‌متر است.»

کمال با نگاهی دقیق‌تر به اسب آبی گفت: «به نظر می‌رسد که چشمان تو می‌توانند به راحتی در هر جهتی بچرخند. این طور نیست؟ تو به این ترتیب می‌توانی کاملاً مراقبت اطراف خود باشی.»

اسب آبی گفت: «بله تو درست می‌گویی. خداوند متعال سر ما را به گونه‌ای متفاوت آفریده است. درحقیقت هیچ جانور دیگری این ویژگی را ندارد. به خاطر وجود همین ویژگی





شنا کردن ما به صورت عمودی است و ما برای این منظور فقط سر خود را بالا و پایین می‌بریم. اگر جانوران دریایی دیگر نیز دارای سری این چنین بودند، آن‌ها قادر نبودند با چرخاندن به موقع سر خود، از انواع خطرات دریا خود را دور نگه دارند. اما ما به دلیل طراحی خاص خود، این مشکل را نداریم. خداوند متعال چشم‌های ما را مستقل از یکدیگر آفریده و چشم‌ها به دلیل این محبت می‌توانند آزادانه در هر جهتی بچرخند و با این چرخش آن‌ها می‌توانند جهت‌های گوناگون را زیر نظر داشته باشند. باید اضافه کنم که چشم‌های ما قادرند حتی بدون تکان دادن سر محیط را زیر نظر بگیرند. خداوند متعال با تنوع طراحی‌های مختلف و خلق ویژگی‌های حیرت‌انگیز موجودات زنده دانش و هنر خود را به نمایش گذاشته و بر آن تأکید می‌ورزد. کمال تأملی کرد و گفت: «موضوعی وجود دارد که مرا متحیر ساخته است. شما بال و یا دم ندارید، با این حال چگونه می‌توانید در آب بالا و پایین بروید؟»

اسب آبی گفت: «ما برای شنا کردن روش مخصوص خود را داریم. ما دارای کیسه‌های شنایی هستیم که آن‌ها پر از گاز هستند. با به وجود آوردن تغییرات لازم در میزان گاز هریک از آن‌ها، ما به راحتی می‌توانیم به طرف بالا و پایین حرکت کنیم. اگر این کیسه‌ی هوا و یا گاز آسیب ببیند، ما دیگر قادر به شنا کردن نبوده و به عمق دریا خواهیم رفت. یعنی اگر هرگونه تغییری در میزان گاز این کیسه‌ی هوا رخ دهد، ما خواهیم مُرد. خداوند متعال با هنر والایی خود میزان مشخصی از گاز را برای این کیسه در نظر گرفته است.»

کمال نفس عمیقی کشید و گفت: «عجب طراحی دقیقی!»

اسب آبی گفت: «دوست عزیزم، همان گونه که می‌بینی خداوند متعال اسب آبی و سایر موجودات دیگر در این عالم را با ویژگی‌های دقیق و منظم آفریده است. ما اسب‌های آبی فقط یکی از انواع موجودات زنده‌ی دریایی هستیم و طراحی و شکل ظاهر ما حکایت از دانش بی‌همتا و قدرت بی‌پایان خداوندی دارد.»

با پایان این گفت‌وگو بین اسب آبی و کمال، کمال مجدداً سراغ مادرش رفت. کمال نسبت به آنچه دیده و شنیده بود و قدرت بی‌پایان خداوند متعال با مادرش به گفت‌وگو پرداخت.